

رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی

دکتر ابراهیم برزگر*

چکیده

رهیافت‌های گوناگونی در حوزه روش‌شناسی علوم انسانی ارائه شده است. رهیافت‌های تجربه‌گرایی، طبیعت‌گرایی، رفتارگرایی، تفسیری، ساختارگرایی و پساساختارگرایی، گفتمانی، انتقادی، پست‌مدرنی و فمینیستی در غرب ادبیات غنی دارد. این رهیافت‌ها، در اغلب کتاب‌های روش‌شناسی مطرح و در قالب ارکان سه‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، محتوای آنها عرضه می‌شود. با توجه به اهمیت و ضرورت بومی‌سازی علوم انسانی، در سیاست‌گذاری علمی کشور، نویسنده در جهت اشاعه فرهنگ بومی‌سازی، نخست تلقی معتدلی از بومی‌سازی علوم انسانی ارائه می‌کند و سپس می‌کوشد برای رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی نیز، مانند دیگر رهیافت‌ها، زمینه تدوین اولیه ارکان سه‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی را فراهم کند. پس از طرح اولیه چنین زمینه‌ای و نقادی و آشکار شدن خلأها و ضعف‌های آن می‌توان به نظریه غنی شده‌ای دست یافت که در همه رشته‌های علوم انسانی کاربردی باشد.

واژه‌های کلیدی: رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی

مقدمه

بومی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی یکی از ضرورت‌هاست و از زوایای گوناگون می‌توان در این باره بحث کرد؛ مانند بومی‌سازی به مثابه رهیافت^۱، بومی‌سازی به مثابه روش، بومی‌سازی به مثابه سازوکارهای اجرایی و مهندسی، و بومی‌سازی در رشته‌های خاص و ادبیات علمی. ادبیات بومی‌سازی، در ایران و جهان غیر غرب فقیر است. از مهم‌ترین دلایل این ضعف این است که ترجمه کتاب‌ها و مقاله‌های غرب نمی‌تواند این نیاز را برطرف سازد؛ زیرا اصولاً، در ادبیات غرب، این موضوع «مسئله» نیست. مسئله بودن آن با دیدی غیر غربی جلوه می‌کند.

از میان محورهای یاد شده در بومی‌سازی، معماوارترین و پیچیده‌ترین، محور اول یعنی بومی‌سازی به مثابه رهیافت است. اگر این سکوی نظری به سامان رسد، می‌تواند ما را در عملیاتی کردن مراحل سه‌گانه بعدی کمک رساند. در باب هر یک از رهیافت‌های تجربه‌گرایی یا طبیعت‌گرایی، تفسیری یا هرمنوتیکی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی و نیز، گفتمان و به‌ویژه رهیافت انتقادی - هنجاری، ادبیاتی بسیار غنی در غرب تولید شده و با ترجمه کتاب‌ها یا زبان اولیه، در دسترس صاحب‌نظران علوم انسانی و اجتماعی و رشته‌های تخصصی قرار گرفته است؛ ولی در باب «رهیافت بومی‌سازی»، به دلیل مسئله نبودن آن، نزد اروپاییان و آمریکاییان و حتی جهان غیر غرب، کار درخور توجهی انجام نشده است. این مقاله می‌کوشد گام اولیه‌ای در تدارک این نیاز نظری بردارد. مدعا و فرضیه این مقاله آن است که با قالب‌ریزی مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی می‌توان رهیافت بومی‌سازی را در کنار دیگر رهیافت‌های متعدد و متعارف، شناسایی و در علوم انسانی ایرانی نهادینه کرد.

۱. چارچوب مفهومی

برای فهم نظری بومی‌سازی، دست‌کم، از این چارچوب‌های نظری می‌توان بهره گرفت: الف) جامعه‌شناسی علم، ب) دیدگاه‌ها و نظریات مطالعات فرهنگی، ج) مباحث نظری فلسفه علم (فاضلی، ۱۳۸۸) و د) دیدگاه پسااستعماری (آریایی‌نیا، ۱۳۸۸، ص ۷-۲۰).

الف) جامعه‌شناسی معرفت: «جامعه‌شناسی معرفت» عوامل اجتماعی تعیین‌کننده معرفت و رابطه دو مفهوم «معرفت» و «جامعه» را بررسی می‌کند و به این پرسش‌ها

1. approach

می‌پردازد که چه اجزا و بخش‌هایی از جامعه اندیشه را تعیین می‌کنند؟ عامل اصلی «تعیین اجتماعی» معرفت چیست؟

تعیین، مفهومی کلیدی در جامعه‌شناسی معرفت است و در دیدگاه‌های گوناگون صاحب‌نظران این حوزه، وصف‌های گوناگونی دارد (علیزاده، ۱۳۸۳، ص ۵۴). درباره بومی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی می‌توانند از دریچه جامعه‌شناسی علم بحث کرد که نوعی از جامعه‌شناسی معرفت است (پناهی، ۱۳۸۵). مولکی (۱۳۸۴، ص ۱۲ و ۲۰۶) نشان می‌دهد دانشمندان حتی فرضیه‌ها و ادعاهای معرفتی خود را از ضرورت‌های قهری جامعه، سیاست و دولت الهام می‌گیرند. آرای کارل مانهایم (۱۳۸۱) در ایدئولوژی و یوتوپیا و آرای اشتارک و مرتون در این باره قابل توجه است.

مرتون شاخص‌هایی چون عام‌گرایی، سرشت عمومی و اجتماعی دانش، بی‌غرضی و بی‌طرفی^۲ و شک سازمان یافته^۳ و تأثیر ساختار اجتماعی بر توسعه علمی را مطرح کرده که قالب مناسبی برای بحث بومی‌سازی است (قانع‌راد، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲-۱۳۶). گیدنز^۴ بر مبنای همین تأثیرات محیطی می‌پذیرد که هنوز، جامعه‌شناسی‌های ملی یا به‌طور دقیق‌تر، سنت‌های جامعه‌شناسی گوناگونی وجود دارد که با زبان‌های مختلف سنت انگلیسی، سنت فرانسوی و سنت آلمانی شناخته می‌شود. گیدنز (۱۹۹۳) فصل هفتم کتاب خود را به علوم اجتماعی، در جهان انگلیسی زبان محدود یا از «دانش بومی» یاد می‌کند (گیدنز، ۱۹۸۷). فولر^۵ (۱۹۹۷) شکل‌های گوناگونی از علوم آمریکایی، آفریقایی، اسلامی، روسی، چینی و ژاپنی نیز برمی‌شمارد.

ب) **مطالعات فرهنگی:** بومی‌سازی علوم انسانی را از جنبه مطالعات فرهنگی نیز می‌توان بررسی کرد. فرهنگ‌گرایان^۶ در مقابل مطلق‌گرایان^۷ (پوزیتیویست‌ها) قرار دارند. مطلق‌گرایان معتقدند مفاهیم علوم اجتماعی، جهانی^۸ و فراملی است؛ یعنی به‌راحتی می‌توانیم آنها را در همه جا استفاده کنیم. اگر نتوانیم چنین کنیم، خود مفاهیم اجتماعی مشکل دارد و علمی نیست. اساساً چیزی علمی است که برای همه جا کاربرد داشته و بی‌سرزمین^۹ و آزاد از زمینه^{۱۰} باشد. بر اساس دیدگاه یونیورسالیستی - پوزیتیویستی، اصولاً بحث «بومی‌سازی»

1. determination
3. organized scepticism
5. Fuller
7. universalist
9. landless

2. disinterestedness
4. Giddens
6. culturalist
8. universal
10. context free

بی‌معناست؛ اما بر مبنای دیدگاه مطالعات فرهنگی و فرهنگ‌گرایان، بومی‌سازی یک ضرورت و کاملاً توجیه‌پذیر است.

فرهنگ‌گرایان معتقدند مفاهیم علوم اجتماعی نمی‌تواند کیهانی باشد، بلکه در مواردی، از فرهنگی به فرهنگی دیگر متفاوت است؛ بنابراین، هنگام انتقال مفاهیم اجتماعی و انسانی، از سرزمین مادر، به سرزمین میهمان، باید به این ظرایف توجه کنیم (موسوی، ۱۳۸۷، ص ۱۰)؛ مانند دیدگاه‌های ماکس وبر که در تقابل با مارکس، اصالت را به ساختارهای فرهنگی می‌دهد (چیلکوت، ۱۳۷۸). دیدگاه تبارشناسی رابطه قدرت و دانش فوکو (فاضلی، ۱۳۸۸) و شرق‌شناسی ادوارد سعید متأثر از تحلیل فوکو نیز، نمونه‌ای از مطالعات فرهنگی در بومی‌سازی است. مسئله این بود که جوامع غربی، در دوران توسعه امپریالیستی و استعماری، جوامع شرقی را چگونه درک و تفسیر کردند؟ این رویکرد جدید، سبک جدیدی در تاریخ‌نگاری برانگیخت و نوعی اعتماد به نفس، در دانشگاهیان جهان سوم ایجاد کرد (ترنر، ۱۳۸۴، ص ۳۳؛ ر.ک: فولر، ۱۹۹۷، ص ۱۰۶). مرتضی فرهادی (۱۳۸۶، ص ۴۱) در اثر ارزشمند خود، از زاویه فرهنگی و مردم‌شناسی، موضوع «واره» و همکاری زنان روستانشین را بررسی کرده و در عمل، بومی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی را با استناد به یک مطالعه موردی (واره) انجام داده و نظریه «تکروی ایرانیان» را ابطال کرده است.

ج) فلسفه علم: از دیدگاه فلسفه علم نیز، مبحث بومی‌سازی لوازم ویژه‌ای می‌طلبد. در این دیدگاه که مقاله حاضر از آن بهره گرفته است. رویکردهای گوناگون تجربه‌گرایی، رفتارگرایی، تفسیری، گفتمانی و انتقادی، در سه حوزه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، محتوای خود را سامان‌دهی نظری می‌کنند.

«رهیافت» به معنای چگونگی مواجهه با پدیده‌های انسانی - اجتماعی و چگونگی کسب دانش درباره آنهاست. رهیافت تحقیق، در مواجهه با پدیده یا امر مورد تفحص و نیز شناخت یا فهم آن کمک می‌کند (منوچهری، ۱۳۸۷، ص ۲).

در علوم انسانی، بر خلاف علوم طبیعی، در مورد چگونگی شناخت پدیده‌های انسانی - اجتماعی اتفاق نظر وجود ندارد و در آغاز، خود پدیده‌ها به شیوه‌های متفاوتی دیده شد؛ برای نمونه چستی انرژی برای فیزیک‌دان‌ها، چستی ژن برای زیست‌شناسان و چستی مولکول برای شیمی‌دان‌ها محل اختلاف نیست؛ اما در چستی انسان، در روان‌شناسی و چستی کنش سیاسی، در علوم سیاسی، دیدهای متفاوتی وجود دارد

(منوچهری، ۱۳۸۷، ص ۲). بنابراین، در علوم طبیعی، رهیافت تجربه‌گرایی تنها رهیافت مسلط است؛ اما در علوم انسانی و اجتماعی، این رهیافت یکی از رهیافت‌هاست. رهیافت اثبات‌گرایی و تجربه‌گرایی نخستین رهیافتی بود که در حوزه علوم اجتماعی - انسانی تحقق یافت. علوم اجتماعی و انسانی مولود «روشنگری» بود. روشنگری نظام تازه‌ای از افکار درباره انسان، جامعه و طبیعت ارائه کرد. روشنگری شامل نوآوری‌های علمی، فنی و پزشکی بود و زندگی انسان را در مقیاس کل جامعه بهبود می‌بخشید. سن‌سیمون و کنت روشنگری را به علوم اجتماعی وارد کردند (همیلتون، ۱۳۸۶، ص ۳۷ و ۱۰۴). فوکو نیز، در کتاب کلمه‌ها و چیزها؛ دیرینه‌شناسی علوم انسانی می‌گوید در حقیقت، تا آخرین سال‌های سده هجدهم، علم انسان وجود نداشت؛ یعنی در معرفت‌شناسی کلاسیک، آگاهی از انسان، به معنای دقیق کلمه و حوزه‌ای ویژه برای او وجود نداشت (میلر، ۱۳۸۲، ص ۲۱۸). علوم انسانی به نظر فوکو، فقط زمانی ممکن شد که انسان به مثابه «ابژه» دانش، در آغاز سده نوزدهم تأسیس شد و به انسان صرفاً، به مثابه سوژه شناسنده توجه نشد (میلر، ۱۳۸۲، ص ۲۲۳).

در هر یک از رهیافت‌های گوناگون، بر مبنای مباحث «فلسفه علم»، به سه مقوله توجه می‌شود که توجه به آنها، در رهیافت بومی‌سازی نیز ضروری است. این سه عبارت است از: هستی‌شناسی^۱، معرفت‌شناسی^۲ و روش‌شناسی^۳.

الف) هستی‌شناسی: یکی از مفاهیم پایه در رهیافت‌ها، هستی‌شناسی است که شرحی عام از این است که چه چیزی وجود دارد و چگونه عمل می‌کند؛ به عبارت دیگر، هستی‌شناسی یعنی بنیادی‌ترین اندیشه‌ها درباره سرشت نهایی یا جوهره چیزها یعنی ساختارهای جهان واقعی (اشیا و واحدها). هستی‌شناسی که در یونانی، از واژه «وجود»^۴ گرفته شده است، با این پرسش کلیدی پیوند دارد که «وجودها یا هستی‌ها» چیست؟ آنچه وجود دارد، چیست و چه ماهیتی دارد (کریج، ۱۹۹۸، ص ۱۷-۱۸)؟

هستی‌شناسی‌های خاص هر حوزه نیز می‌تواند در کنار هستی‌شناسی کلی طرح شود. در قلمرو هر علم خاص، این پرسش هستی‌شناسانه باید طرح شود که «چه چیزی برای شناختن وجود دارد؟». استنفورد پاسخ آن را در حوزه علوم اجتماعی چنین بیان می‌کند که علم اجتماعی عبارت است از مطالعه جامعه و روابط انسانی. توضیح آنکه زندگی در جامعه

1. ontology
2. epistemology
3. method
4. existence

را می‌توان به تعامل اجتماعی و انباشتگی اجتماعی تقسیم کرد. از نظر هستی‌شناختی، این موجودها (تعامل‌ها و انباشتگی‌ها) را می‌توان واقعیت دانست. روابط اجتماعی و انسانی، همراه واژه‌ها، احساسات، آداب و رسوم و حقوق معین، همه مادی است و واقعیت‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد؛ واقعیت‌هایی که موضوع علوم اجتماعی قرار می‌گیرد (استنفورد، ۱۳۸۲، ص ۷۱). انتولوژی یعنی «علم یا مطالعه هستی» و به داعیه‌هایی درباره ماهیت و واقعیت اجتماعی و سیاسی اشاره دارد؛ داعیه‌هایی درباره اینکه چه چیزی وجود دارد؟ چگونه به نظر می‌رسد؟ از چه عناصری تشکیل شده است؟ این عناصر چگونه با یکدیگر تعامل دارند؟ (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۳۱).

ب) معرفت‌شناسی: در معرفت‌شناسی به این پرسش پرداخته می‌شود که چیزی را که وجود دارد و در هستی‌شناسی از آن بحث شد، چگونه می‌توان شناخت؟ به بیان کوتاه، اگر هستی‌شناسی می‌پرسد «چه چیزی وجود دارد؟»، پرسش شناخت‌شناسی این است که «شرایط کسب شناخت درباره آنچه وجود دارد، چیست؟» شناخت‌شناسی با چنین مسائلی سروکار دارد که نتایجی که از این راه به دست می‌آید تا چه اندازه اطمینان‌بخش و تا چه اندازه تعمیم‌پذیر است؟ چگونه می‌توانیم در برابر تبیین‌های رقیب و متعارض از شناخت خود دفاع کنیم؟ (های، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹).

بلیکی (۱۳۸۴، ص ۲۲) در این باب می‌گوید معنای فلسفی معرفت‌شناسی نیز عبارت است از «نظریه یا علم روش یا مبانی کسب معرفت». معرفت‌شناسی مرکب از اندیشه‌هایی درباره این مسائل است که چه چیزی را می‌توان معرفت دانست؟ چه چیزی را می‌توان شناخت؟ چنین معرفتی باید با چه معیارهایی تطبیق کند تا بتوان آن را معرفت نامید و نه عقیده شخصی؟ معرفت‌شناسی به داعیه‌هایی یا مفروضاتی مربوط می‌شود که درباره راه‌های ممکن کسب معرفت به واقعیت اجتماعی - سیاسی بحث می‌کند، صرف نظر از هر معنایی که واقعیت اجتماعی داشته باشد. به‌طور خلاصه، معرفت‌شناسی حاوی داعیه‌هایی درباره این امر است که چگونه می‌توان چیزی را شناسایی کرد که وجود آن پذیرفته شده است.

ج) روش‌شناسی: پرسش این مرحله آن است که آن چیزها و واقعیت‌هایی که وجود دارد (هستی‌شناسی) و آن شناخت‌های ممکن که در مورد آن چیزها و هستی‌ها وجود دارد، به دست آورد؟ (معرفت‌شناسی)، آن شناخت‌ها را چگونه می‌توان به دست آورد؟ منظور از روش‌شناسی ابزارهایی است که به واسطه آنها، درباره شیوه‌های مناسب برای واقعیت کامل بخشیدن به توانایی تحصیل شناخت درباره آنچه وجود دارد، می‌اندیشیم (های، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹).

روش‌شناسی، مباحث مربوط به چگونگی انجام پژوهش، باید‌ها و نبایدها و تحلیل‌های انتقادی روش‌های پژوهش است؛ یعنی منطق تحقیق و چگونگی کسب و توجیه کسب و توجیه معرفت جدید. این مباحث ملاحظات مربوط به چگونگی ساختن نظریه‌ها و آزمودن آنها را نیز شامل می‌شود.

چه نوع منطق باید به کار رود؟ نظریه چیست؟ با چه معیارهایی باید تطبیق کند؟ چگونه به مسئله خاص پژوهش مربوط می‌شود؟ چگونه می‌توان آن را آزمود؟ معرفت‌شناسی کلی‌تر از روش‌شناسی است؛ زیرا صاحب‌نظران آن به تفکر درباره زمینه‌ها محدودیت‌ها و به‌طور خلاصه، ویژگی «معرفت» می‌پردازند (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۲۲).

۲. رهیافت بومی‌سازی

پیش از طرح ارکان هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه بومی‌سازی لازم است تعریفی از بومی‌سازی ارائه و این پرسش مطرح شود که آیا از بومی‌سازی ذهنیت و تلقی واحدی، در ادبیات فارسی وجود دارد؟

صاحب‌نظران ایرانی از بومی‌سازی تلقی واحدی ندارند و بر مبنای تلقی آنان، موافقت یا مخالفت و نیز، تعریف پروژه شکل می‌گیرد؛ بنابراین، باید در دفع شبهه‌های مقدری که هنگام سخن از بومی‌سازی پیش می‌آید، کوشید. این برداشت‌های نابجا لوٹ شدن، مخالفت کردن و انحراف در عمل را در پی دارد. در باب بومی‌سازی علوم انسانی، به دلایل گوناگون، اجماعی میان صاحب‌نظران وجود ندارد. یکی از این دلایل این است که این ادبیات باید در ایران تولید شود و مانند دیگر کالاهای غربی وارداتی نیست. اصولاً در غرب، چنین معنایی وجود ندارد و بنا به ضرورت، اقتضائات فرهنگی، باید در ایران تولید شود؛ از این‌رو، در باب آن تعریف جامع و مانعی وجود ندارد و رسیدن به توافق بین‌الذہانی در تعریف آن بسیار حیاتی است. حتی در باب معادل لاتین بومی‌سازی توافق نیست و معادل‌های آن عبارت است از:

domestication (داخلی شدن)، localization (محلی شدن)، introspection (درون‌گرا شدن، توجه به درون) (مک‌گین، ۱۹۹۹، ص ۴۷)، parochialism (محلہ‌گرایی/ناحیہ‌گرایی) و iranization (ایرانی شدن و فارسی‌سازی) (شادمان، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸ و ۱۱۲). از پروژه بومی‌سازی برداشت‌های متفاوتی شده است. در ادامه، به این برداشت‌ها، بر مبنای کاوش در ادبیات رسانه‌ای و دانشگاهی اشاره می‌شود.

الف) برداشت‌های سطحی: منظور صاحب‌نظران علوم سخت، مانند پزشکی، فنی و مهندسی از بومی‌سازی، تولید علم و محتوای جدیدی نیست، بلکه خرید و انتقال تکنولوژی و دانش و تربیت نیروی انسانی ایرانی مرتبط با آنها یا قدرت تعمیر و ساخت برخی قطعات است (حبیبی، ۱۳۸۱، ص ۵۹). حقیقت آن است که این تلقی از بومی‌سازی، بسیار سطحی است. در واقع، در این بومی‌سازی، نوعی جابه‌جایی مدّ نظر است؛ جابه‌جایی افراد ایرانی به جای افراد بیگانه؛ جابه‌جایی همشهریان به جای غیر همشهری‌ها؛ انتقال تکنولوژی سخت از خارج به داخل و توانایی بهره‌گیری از آن. در این نحوه از بومی‌سازی، «درونی‌سازی» تکنولوژی مدّ نظر و با موضوع «انتقال تکنولوژی» و مدیریت آن مرتبط است (آریایی‌نیا، ۱۳۸۸، ص ۲۲).

ب) برداشت‌های نابجا: به دلیل فقدان یا کمبود ادبیات در باب بومی‌سازی، برخی بر مبنای ذهنیت‌های خود از بومی‌سازی، با آن مخالفت می‌کنند. این مخالفان بومی‌سازی که اغلب، از صاحب‌نظران علوم طبیعی در ایران هستند، اصولاً فرآیند و ذات علم تجربی را جهانی^۱ می‌دانند و معتقدند که علم، جهانی است و تحت تأثیر اقلیم‌ها قرار نمی‌گیرد. این دیدگاه، میان علوم انسانی و علوم سخت و طبیعی تفاوتی قائل نیست و منطق فرامکانی و فرازمانی یافته‌های علوم طبیعی را به علوم انسانی، اجتماعی و فرهنگی تسری و به‌شدت، در مقابل «گفتمان بومی‌سازی» واکنش نشان می‌دهد و پروژه بومی‌سازی علم انسانی را تحجرآمیز می‌داند (برزگر، ۱۳۸۶). در این منطق که منطق طبیعی نامیده می‌شود، میان پدیده‌های طبیعی و ماشینی با احساس انسانی هیچ تفاوتی نیست و همه به پیروی از یک منطق وادار می‌شوند.

ج) پروژه خلاف مصحلت: برخی در مخالفت با بومی‌سازی می‌گویند که هنوز، کلام علوم انسانی و اجتماعی غرب، در ایران منعقد نشده است. هنوز مقام فهم این علوم، در ایران تحقق نیافته است. حتی جوامع علمی ما درک درستی از دیدگاه‌های علوم انسانی ندارند و با طرح زود هنگام پروژه بومی‌سازی، موضع‌گیری‌های نقدآمیز علیه درکی گرفته می‌شود که هنوز فهم نشده است. مقام نقد در بومی‌سازی، متأخر بر مقام فهم دقیق است و حال آنکه هنوز، مقام فهم گذرانده نشده است.

د) تردید برخی صاحب‌نظران علوم انسانی در ضرورت بومی‌سازی: موضوع دیگری که در بحث برداشت‌ها باید به آن پرداخت، اینکه در عمل، برخی رشته‌های علوم انسانی در

1. universal

ضرورت بومی‌سازی تردید دارند و با سرمایه‌گذاری در این بخش مخالف‌اند؛ برای نمونه صاحب‌نظران رشته الهیات و فقه اسلامی، در دانشگاه‌ها یا رشته حقوق مدنی و جزایی چندان اعتقادی به بومی‌سازی ندارند و حق با آنان است؛ زیرا بومی‌سازی در این زمینه‌ها «تحصیل حاصل» است. در مباحث ادبیات فارسی که مهد آن ایران است، بومی‌سازی منتفی است. بنابراین، در اینجا نیز، باید برای تقریب اذهان طیفی، در علوم انسانی ترسیم کرد که رشته‌های گوناگون علوم انسانی و اجتماعی، در دو سوی حداقلی یا حداکثری این پیوستار، جایگاه خود را بیابند.

ه) **بومی‌سازی و سیاسی‌کاری:** برخی به این دلیل از موضع جامعه‌شناسی معرفت، با بومی‌سازی مخالف‌اند که اشاعه این موضوعات باعث می‌شود کارگزاران سیاسی و مدیریتی، این اظهارات و ضرورت بومی‌سازی را دستاویزی برای بی‌اعتنایی بیشتر به تجویزها و توصیه‌های کارشناسان علوم اجتماعی و انسانی قرار دهند؛ زیرا این مباحث نوعی اعتراف صاحب‌نظران و استادان دانشگاه‌های علوم انسانی به بومی نبودن آنهاست و موجب می‌شود سیاست‌مداران و مدیران اجرایی، بیشتر از آنان فاصله بگیرند و حکایت دور فلسفی کهنه تقدم مرغ و تخم مرغ بازتولید شود؛ یعنی «علوم انسانی بومی نیست؛ پس تجویزهای صاحب‌نظرانش قابل اتکا نیست» یا «چون تجویزهای علوم انسانی و اجتماعی در جامعه و سطوح مدیران اجرایی، عملیاتی نمی‌شود، بومی‌سازی نمی‌شود». حقیقت آن است که پروژه بومی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی، در همه کشورهای «پسااستعماری» سابقه دارد و موضوعی نیست که با اشاره سیاست‌مداران کلید خورده یا مورد سوءاستفاده ابزاری آنان قرار گرفته باشد؛ برای نمونه در کانادا که پیش‌تر مستعمره بود، مبحث بومی‌سازی در علوم، از دیرباز مطرح بوده است (ر.ک: حاجی یوسفی، ۱۳۸۷؛ ر.ک: آریایی‌نیا، ۱۳۸۸، ص ۸-۲۸).

و) **فقدان تقاضا برای بومی‌سازی و واردات بی‌رویه علوم انسانی:** منشأ یکی از تلقی‌های مخالف با بومی‌سازی این تفکر است که مانند علوم سخت و تکنولوژی، نیاز خود را با واردات برطرف می‌سازیم. احسان نراقی در باب حاکمیت این تفکر، در دوره پهلوی می‌گوید: «محیطی نبود که اهل علم تشویق شوند. وقتی پول نفت زیاد شده بود، شاه فکر می‌کرد هر علمی را می‌توان خرید. نمی‌خواست درخت علم، در کشور وجود داشته باشد» (گفتگو در همشهری، ۱۳۸۶). علی صادقی تهرانی نیز، همین واردات علم را از غرب، دلیل بی‌نیازی به بومی‌سازی و تولید علم در داخل می‌داند: «برای تولید علم تقاضایی وجود

ندارد. مصرف‌کننده‌ایم؛ یعنی آن‌قدر از خارج وارد می‌کنیم که بیش از نیازمان به ما عرضه می‌شود؛ لذا هیچ وقت احساس نیاز نکرده‌ایم و در فضای تفکر قرار نگرفته‌ایم که فرآیند موجود به تولید علم بینجامد. ما قصد داشتیم بخریم و دندان اسب پیشکشی را هم نمی‌شمارند» (عظیمی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۲).

۳. ارکان رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی

همه رهیافت‌های گوناگون، در علوم طبیعی و علوم اجتماعی و انسانی، ارکان و بخش‌های سه‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی را دارد (ر.ک: منوچهری، ۱۳۸۷؛ بلیکی، ۱۳۸۴). در این صورت، وضعیت این ارکان سه‌گانه در رهیافت بومی‌سازی چگونه است؟

۳-۱. هستی‌شناسی بومی‌سازی

مباحث هستی‌شناختی به دلایل زیر، بومی‌سازی را توجیه‌پذیر می‌سازد:

۱. هستی‌های علوم طبیعی، در همه جای جهان یکسان است؛ اما هستی‌های علوم اجتماعی و علوم فرهنگی، از محیطی به محیط دیگر متفاوت می‌شود. پیترو وینچ (۱۳۷۲) در حالتی افراطی، این وضعیت را به تصویر کشیده است. ترنر حقایقی طرح می‌کند که مختص جوامع خاص است؛ برای نمونه طبق نظر او، از آنجا که فنودالیسم، در جامعه‌هایی مانند استرالیا و زلاندنو ظهور نیافته است، نمی‌توان نتایج تحقیق جامعه‌شناسان غربی را که در خصوص نمونه‌های اروپایی کار کرده‌اند، به جوامع نیم‌کره جنوبی زمین تعمیم داد؛ زیرا به‌طور مشخص، در چنین جوامعی، پدیده انتقال، از جامعه فنودالی، به سرمایه‌داری وجود نداشته است. بخش عمده کار مارکس و دورکیم بر مبنای پیش‌فرض وجود جامعه فنودالی است؛ بنابراین، بیشتر پژوهش‌های جامعه‌شناسی غربی، برای جوامع آسیایی کاربرد ندارد؛ اما در عمل، به آنها در تحلیل نپال و عربستان سعودی و آفریقای مرکزی توجه می‌شود. از اینجاست که اهمیت بحث بومی‌سازی، به‌طور کامل روشن می‌شود (ترنر، ۱۳۸۴، ص ۴۲).

۲. در هستی‌شناسی علوم انسانی باید، به «پویایی و سیالیت و نوعی بی‌قاعدگی در پدیده‌های علوم انسانی» توجه داد. این امر هنگامی مشاهده می‌شود که این پدیده‌ها با پدیده‌های علوم طبیعی مقایسه شود. پوپر از این مسئله، با استعاره «ابرها و ساعت‌ها» یاد می‌کند و پدیده‌های علوم طبیعی و دقیقه را «ساعت‌وار»، نظم‌پذیر و پیش‌بینی‌پذیر می‌داند؛

اما پدیده‌های علوم انسانی را به دلیل شکل پیچیده و سیالیت و حرکت «مگس‌وار» گله‌پشگان آن، نامنظم و دشوار در فهم و پیش‌بینی می‌داند (آلموند، ۱۹۷۷؛ برزگر، ۱۳۸۶، ص ۲۶۷). این وضعیت ضرورت مطالعه واقعیت‌های محلی را دوجندان می‌کند.

۳. در هستی‌شناسی علوم انسانی، باید به انسان و ویژگی‌های آن، در قیاس با اشیای مورد مطالعه در علوم طبیعی توجه کرد و یکی از مهم‌ترین آنها، عنصر «اراده و اختیار» است؛ در نتیجه، حرکت پدیده‌های تحت بررسی در علوم انسانی، به شدت، تحت تأثیر عامل اراده و اختیار است، به نحوی که می‌توان آنها را پدیده‌های آزاد و انعطاف‌پذیر دانست (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۵۵). این تفاوت، از بنیاد، علوم طبیعی را از علوم انسانی جدا می‌سازد؛ زیرا نمی‌توان در حالت ثبات عوامل، موضوع را بررسی کرد و هر لحظه ممکن است با عامل اراده و اختیار انسان، عواملی که ثابت فرض شده بود، تغییر کند و در نتیجه، چارچوب فرض‌ها به هم ریخته، نظریه دیگر نمی‌تواند واقعیت‌ها را بیان کند (همان، ص ۵۶؛ برزگر، ۱۳۸۶، ص ۲۶۸-۲۶۹). بحث اراده انسان، در مباحث متعارف دانشگاهی، با عنوان «کارگزار» یاد می‌شود و به‌طور معمول، در تقابل با «ساختار» قرار دارد و با آن محدود می‌شود. محققان گوناگون رهیافت‌های علوم انسانی، در آثار خود، از مداخلی با عنوان «کارگزار و ساختار»، به عنوان واقعیت هستی‌شناسی زندگی اجتماعی بحث کرده‌اند (بتسون و کریب، ۲۰۰۱، ص ۳۳-۱۳۲؛ های، ۱۳۸۵؛ مارش، ۱۳۸۴، ص ۳۰۳-۳۲۷). نراقی (۱۳۶۵) تفاوت‌های هفت‌گانه‌ای بین هستی‌شناسی علوم انسانی و علوم طبیعی برمی‌شمارد؛ از جمله آگاهی انسان‌ها به خود و محیط خود، خودمختار بودن آنان و غیر قابل اندازه‌گیری بودن رفتار آنها.

۴. عوامل مؤثر در رخ دادن یک رفتار انسانی، بسیار بیشتر از عوامل مشابه در پدیده‌های طبیعی است (همان، ۱۳۷۱، ص ۵۴). مچلوپ^۱ در اثر خود درباره شناخت ماهیت علوم انسانی، تفاوت‌های نه‌گانه‌ای در هستی‌شناسی علوم انسانی و علوم طبیعی شناسایی می‌کند. یکی از زمینه‌های مقایسه‌ای همین «کثرت متغیرات» و بی‌ثباتی روابط عددی، در علوم انسانی و ثابت بودن عددی، در مقیاس بالا، در علوم طبیعی است (مچلوپ، ۱۹۹۴). روسه^۲ (۱۹۸۷، ص ۶-۱۱ و ۱۹۸-۲۰۲) نیز، در کتاب ارزشمند خود، روابط و تفاوت‌های هستی‌شناسانه علوم طبیعی و علوم انسانی را بررسی کرده است.

1. Machlup
2. Rouse

۵. کیفی بودن هستی‌های علوم انسانی نیز درخور توجه است. در علوم انسانی، پدیده‌های کیفی چون ایده، فکر، ایدئولوژی، جهان‌بینی، فرهنگ، احساسات، قومیت و مانند آن، تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر رفتارهای انسان دارد. در مقابل، در پدیده‌های طبیعی، عوامل تعیین‌کننده، به‌طور عمده کمی است و بسیاری از عوامل کیفی پیش‌گفته، در پدیده‌های علوم طبیعی مورد بررسی جایی ندارد (دفتر حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۵۴).

۶. پدیده‌های مورد مطالعه علوم انسانی، مانند پدیده‌های علوم طبیعی، عینی نیست و همواره، با ذهنیت‌ها و انگاره‌های فرهنگی تنیده است. این ذهنیت بخشی از هستی‌شناسی علوم انسانی را تشکیل می‌دهد. در علوم انسانی، بر خلاف علوم طبیعی، مشاهده‌کننده (سوژه) بخشی از مشاهده‌شونده (ابژه) است. همین مطلب زمینه مباحث دامنه‌داری را در هستی‌شناسی علوم انسانی فراهم کرده است که در هستی‌شناسی بومی‌سازی نیز جایگاه دارد.

۷. تفاوت دیگر آنکه واردات علوم طبیعی به ایرانی بی‌مانع می‌نماید و نتایج و یافته‌های این دسته از علوم را می‌توان به ایران و شرق تعمیم داد؛ اما پدیده‌های مورد مطالعه در علوم انسانی، در غرب، تفاوتی بنیادین با آن پدیده‌ها، در شرق دارد؛ از این روی، در باب تعمیم نتایج آن باید نقادانه اندیشید.

۸. علوم تجربی و تکنولوژی غرب، از این مناطق، به همه مناطق جهان تسری می‌یابد و جهانی می‌شود (ر.ک: دوری و دیگران، ۲۰۰۳، فصل ۵). قواعد، اصول موضوعه و نظریه‌های تولیدشده علوم انسانی در غرب، حاصل تئوریزه کردن مباحث، مسائل و نیازهای جوامع غربی است. خاستگاه و زیست‌بوم غربی دارد و حاصل تراکم پژوهش‌های موردی، استقرایی است که در این گونه جامعه‌ها، با اقتضائات فرهنگی ویژه شکل گرفته است که بعضاً با جوامع شرق بی‌ارتباط است و از این روی، در تعمیم‌دهی آنها باید احتیاط کرد.

۹. علوم انسانی غرب تحت تأثیر جهان‌نگرش، انگاره‌های فرهنگی خاص پس از تحولات پروتستانی و اصلاحات مذهبی، رنسانس، سکولاریسم، اومانیسم و انقلاب صنعتی شکل گرفته است. این دیدگاه و جهان‌نگرش قهرآ، در تدوین نظریه‌های علمی علوم انسانی آنان اثر گذاشته است. مفروضات فرهنگی آنان، در علوم انسانی، مانند گزاره «سلطه»، بنیاد علوم تجربی و علوم انسانی را در غرب تشکیل می‌دهد. در واقع، این علوم اجتماعی و انسانی محصول روشنگری است. این محصولات نخست، در عرصه فنی، علمی و پزشکی آشکار و

بعدها، به عرصه علوم اجتماعی و انسانی وارد شد. عناصر و مقوماتی چون عقلانیت،^۱ تجربه‌باوری،^۲ ترکیب عقل و تجربه و علم^۳ و جهان‌شمولی^۴ و اینکه عقل و تجربه قوانین عام حاکم بر جهان را کشف می‌کنند و بدون استثنا، بر کل جهان حاکم هستند و نیز، فردباوری^۵ و سکولاریسم^۶ زیربنای علوم اجتماعی مدرن را تشکیل می‌دهد (همیلتون، ۱۳۸۶، ص ۳۹-۴۱). فرهنگ بخشی از واقعیت هستی‌شناسانه علوم انسانی یا علوم فرهنگی یا علم زندگی را تشکیل می‌دهد (زیمان، ۲۰۰۰، ص ۲۵ و ۲۹۲ و ۳۰۲).

مفروضات فرهنگی، در جهان اسلامی و ایرانی، مواردی مانند «غایت الهی» و سمت‌گیری به سوی خدا است و در جهان نگرش غرب، اراده معطوف به قدرت و سلطه نیز، صبغه‌ای الهی می‌یابد و به‌خودی خود، بی‌ارزش است. در این جهان نگرش، آخرت نیز، در حیطه کوشش و غایت‌های بشری قرار می‌گیرد. این مفروضات از بنیاد، علوم انسانی را در اسلام و ایران، در زمینه‌ای خاص هدایت می‌کنند. «معاد» بر همه ابعاد سیاست، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ تأثیر می‌گذارد. علوم اجتماعی همچون چراغ جلوی ماشین، محدوده اندکی را نورافکنی می‌کند؛ اما معاد برای علوم انسانی، نقشه راه کلان برای رسیدن به مقصد فراهم می‌کند (حائری شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۳۲۶ و ۳۳۸).

۱. در هستی‌شناسی علوم اجتماعی غرب، باید به نگاه استعماری و پساستعماری یا استعمار و بهره‌کشی کشورهای برخوردار غرب، از کشورهای دیگر هم توجه داد. در پس بسیاری از نظریه‌ها، رگه‌های قدرتمندی در جهت تضمین سلطه یا تداوم سلطه کشورهای غرب حضور دارد. ادوارد سعید، در «شرق‌شناسی»، برخی از این رگه‌ها را افشا کرده است. در نظریه‌پردازی علمی هانتینگتون، با عنوان «برخورد تمدن‌ها» هم، رگه‌هایی از تضمین منافع آمریکا و دشمن‌تراشی کاذب برای حفظ همبستگی درونی و حفظ اتحاد با اروپا در حوزه آتلانتیک مشهود است. در نظریه‌پردازی‌های آینده‌نگرانه تافلر نیز نوعی القا به هماهنگی پیشینی با منافع آینده آمریکا پنهان است.

۲. در هستی‌شناسی علوم انسانی غرب، باید به این نکته توجه داشت که این علوم برای غربیان حاوی «گسست معرفتی» نیست؛ یعنی جنس دانش آنها با جنس علوم تجربی‌شان یکسان است و از دل سنت و دانش آنها ساینس^۷ متولد شده است اما در ایران، شاهد

1. rationality
3. science
5. individualism
7. science

2. empiricism
4. universality
6. secularism

گسست معرفتی هستیم؛ به عبارت دیگر، "science" وارداتی ما، از غرب، تجانسی با سنت و دانش^۱ ما ندارد.

۳. در هستی‌شناسی علوم اجتماعی، در ایران، باید این نکته پذیرفته شود که ما در حوزه علوم انسانی، سنت بسیار غنی ایرانی و اسلامی داریم؛ اما این سنت غنی هنوز، بالقوه باقی مانده است و بنابراین، در حوزه علوم انسانی، از غرب عقب افتاده‌ایم و عقب‌ماندگی ما، در حوزه علوم نرم، حتی از علوم سخت و تکنولوژی غرب، به مراتب بیشتر است. مشکل در این است که عقب‌ماندگی ما، در حوزه علوم طبیعی، محسوس، کمی و قابل اندازه‌گیری است؛ اما در علوم انسانی، این عقب‌ماندگی ملموس نیست.

۲-۳. معرفت‌شناسی بومی‌سازی

پرسش اساسی معرفت‌شناسی آن است که با آن هستی مورد مطالعه، چگونه می‌توان مواجه شد؟ نحوه مواجهه با هستی‌شناسی یاد شده چگونه باید باشد؟ در این باب نکات ذیل را بیان می‌کنیم.

۱. نکته جالبی وجود دارد که تنها در معرفت‌شناسی بومی‌سازی طرح می‌شود و آن بودن «معرفت دودرجه‌ای» در رهیافت بومی‌سازی است. یک درجه آن، در غرب اتفاق افتاده است و یک درجه آن، در ایران رخ می‌دهد و ما باید، احتمال تعمیم آن قواعد و نظریه‌ها را در جامعه خود، در مقام داوری بررسی کنیم؛ بنابراین، به معنای دقیق کلمه، در مواجهه با علوم انسانی غرب، کاری معرفت‌شناسانه انجام می‌دهیم و به شناخت شناخت اقدام می‌کنیم. ما درصدد شناختن شناختی هستیم که در غرب شکل گرفته است؛ یعنی تفسیر مضاعف می‌کنیم. به عبارت دیگر، یک تفسیر در علوم انسانی غرب مطرح شده است و تفسیری هم ما از تفسیر آنها در پدیده‌های انسانی مطرح می‌کنیم.

۲. مواجهه ما با این مجموعه معرفتی غرب، نباید با افراط و تفریط باشد. رد یا پذیرش مطلق خطاست. نحوه مواجهه ما با علوم انسانی، بر خلاف علوم طبیعی که همه را می‌پذیریم و بدون دغدغه، از آن بهره می‌بریم، باید «راه وسط»، یعنی «پذیرش نقادانه و اجتهادی» باشد؛ یعنی باید ملاحظه کنیم که کدام جزء این مجموعه معرفتی، با فرهنگ، ارزش‌ها، ذهنیت، مسائل و نیازهای ما سازگار و کدام ناسازگار است و نمی‌تواند توضیح‌دهنده، تبیین‌کننده، تفسیرکننده و پیش‌بینی‌کننده باشد.

1. knowledge

۳. در مواجهه با این علوم، نباید آنها را با معارف اسلامی، الهیات و اسلامی کردن یکی پنداشت. باید دانست که علوم انسانی غرب مستحده است و غربیان نام جدیدی بر آن گذاشته‌اند: "science". این همه در حالی است که علوم حوزوی و اسلامی، در زمره دانش^۱ قرار می‌گیرد. این موضوع نیز، در معرفت‌شناسی، به تبع هستی‌شناسی مطرح می‌شود و نحوه مواجهه دقیق ما را مشخص می‌سازد.

۴. در مواجهه با این هستی‌شناسی و وارداتی از غرب، در ایران، باید در نظر آورد که برخلاف علوم طبیعی که رهیافت تجربه‌گرایی و اثباتی خود را در دو قرن گذشته، همچنان حفظ کرده است، عمر رهیافت تجربه‌گرایی در علوم انسانی و اجتماعی، در غرب کوتاه است و دست‌کم، در کنار این رهیافت تجربه‌گرایی، رهیافت‌های دیگری نیز وجود دارد. بنابراین، در علوم طبیعی فقط یک رهیافت وجود دارد؛ در حالی که در علوم انسانی، چندین رهیافت می‌توان یافت. این واقعیت نشان می‌دهد که برای مواجهه با هستی مستمر در پدیده‌های علوم انسانی، در غرب نیز اختلاف نظر هست و باید از مطلق ساختن داده‌های علوم انسانی غرب، در ایران پرهیز کرد.

۵. در مواجهه با علوم انسانی صادراتی غرب، باید در نظر گرفت که در بسیاری موارد، این علوم بارها و بارها، ناکارآمدی خود را برای جوامع شرقی نشان داده‌اند و در بسیاری موارد، در قبال رخدادها دچار غافل‌گیری شده‌اند و پیش‌بینی آنان نادرست بوده است؛ مانند وقوع انقلاب اسلامی ایران، در ۱۳۵۷/۱۹۷۹ که تقریباً، صاحب‌نظران علوم اجتماعی و انسانی غرب و حتی استراتژیست‌های حرفه‌ای آنان را در انفعال و شگفت‌زدگی قرار داد. بنابراین، در مواجهه با بسته‌های این علوم، در ایران، باید این نکته را نیز، در کانون توجه قرار داد که این علوم نتوانسته است حقایق را آن‌گونه که هست، برای آنان نشان دهد. در برخی موارد نیز، اقدامات تجویز شده صاحب‌نظران آنان، نتایج معکوسی داده است.

۶. در مواجهه با علوم اجتماعی وارداتی غرب، در حوزه‌های گوناگون باید بررسی کرد که کدام‌یک از نظریه‌ها با مقتضیات ایران و ارزش‌ها محیط بر آن قدرت‌سازگاری بیشتری دارد؛ مثلاً نظریه یونگ با ایران سازگاری بیشتری دارد تا نظریه فروید. نظریه ماکس وبر سازگاری بیشتری دارد تا نظریه مارکس. جستجو برای نظریه مناسب‌تر برای توضیح واقعیت‌های ایران نیز، از دیگر نکاتی است که در نحوه مواجهه معرفت‌شناسانه باید مد نظر داشت.

1. knowledg

۷. از نظر معرفت‌شناسی، بومی‌سازی علوم انسانی، در موضع‌گیری اعتدالی، بین دو دیدگاه افراطی معرفت‌شناسی تجربه‌گرایانه و دیدگاه تفریطی پست‌مدرنی قرار می‌گیرد. در دیدگاه افراطی عام‌گرایی اثبات‌گرایان، قوانین و نظریه‌های علوم اجتماعی نیز، خصلتی جهان‌شمول دارد و محیط‌ها و فرهنگ‌های متفاوت نمی‌تواند از قدرت تعمیم آنها بکاهد؛ در حالی که در دیدگاه کثرت‌گرایانه پست‌مدرن‌ها، قوانین فرازمانی و فرامکانی که پست‌مدرن‌ها تا بدانجا به پرسش گرفته می‌شود همه چیز نسبی می‌شود. اما رهیافت بومی‌سازی قائل به آن است که ما، در سطح محلی و بومی، می‌توانیم به نظم‌های تکراری و در نتیجه، قوانین بومی دست یابیم، چنان که گیدنز (۱۹۹۳) از سنت جامعه‌شناسی انگلیسی در مقابل آلمانی و فرانسوی یاد می‌کند.

۳-۳. روش‌شناسی بومی‌سازی

روش‌شناسی بر معرفت‌شناسی متوقف و معرفت‌شناسی، بر هستی‌شناسی استوار است؛ بنابراین، اکنون در گام سوم تصویرپردازی از رهیافت بومی‌سازی، باید چشمی به مباحث دوگانه پیشین داشته باشیم؛ برای مثال ترنر که البته چندان اعتقاد راسخی به بومی‌سازی ندارد، رهیافت بومی‌سازی را با رهیافت فمینیستی مقایسه می‌کند و با اذعان به واقعیت متفاوت زنانگی، در هستی‌شناسی می‌گوید در مقام معرفت‌شناسی، استدلال این است که باید، با مخاطب خود ارتباط برقرار و معرفت او را درک و از آن معرفت برای ایجاد تغییر و امثال آن استفاده کرد. روش‌شناسی فمینیستی هم، به نیازها و مسائل سیاسی و اجتماعی مخاطبان و علاقه‌مندان خود حساس است (ترنر، ۱۳۸۴، ص ۴۳). می‌توان مطالب زیر را به عنوان محورهای مقدماتی بیان کرد.

مقام فهم. نخستین گام در روش‌شناسی بومی‌سازی، محترم دانستن میراث بشری علوم اجتماعی غرب است. بر مبنای مباحث جامعه‌شناسی علم و آنچه مرتون، با عنوان «ماهیت عمومی دانش با کموتالیسم» مطرح می‌کند، علم و دانش میراث مشترک و جهانی بشر است و حقوق مالکیت، در نهاد علم، به کمترین حد می‌رسد (قانع‌راد، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷). با توجه به اینکه خاستگاه علوم اجتماعی و انسانی جدید غرب است، نباید به بهانه بومی‌سازی و غیر مفید بودن این علوم، آنها را کنار گذاشت، بلکه تسلط بر این نظریه‌ها شرط لازم بومی‌سازی است. معصومان(ع) در خصوص فراگیری علوم و دانش فراوان توصیه کرده‌اند: «اطلبوا العلم ولو بالصین»؛ «اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه»؛

«خذ العلم ولو من اهل النفاق». مفروض منفی بومی‌سازی در باب ناکارآمدی علوم انسانی غرب نباید موجب شود بدون کسب درک عمیق و روشنی از آن، نقد و نفی شود. بدون فهم درست علوم اجتماعی غرب نمی‌توان سوار قطار علم شد.

فخرالدین شادمان، در تسخیر تمدن فرنگی که در ۱۳۲۶ منتشر شد، همین مرحله شناخت تمدن و علوم غربی را مد نظر قرار داده است. ترجمه دقیق کتاب‌ها و اندیشه‌هایی که قله اندیشه و علوم غرب محسوب می‌شود، یکی از سازوکارهای فهم و سپس، تسخیر تمدن و علوم غربی است. شادمان (۱۳۸۲، ص ۸۷) در این باب می‌گوید: «تمدن فرنگی را می‌توان به سپاهی تشبیه کرد مرکب از صد میلیون سرباز. هر کتاب معتبر فرنگی که به ایران بیاوریم و هر ترجمه درستی که به دست ایرانی بدهیم و هر طرح و نقشه کارخانه و عمارت و ماشین و هر قالب و نمونه مجسمه و هر سواد و عکس پرده نقاشی مهم و هر گیاه و لباسی و سلاحی و هر چیز معرفت‌آموزی، از هر جا و هر وقت که در ایران جمع کنیم و شرح و تفسیرش را به فارسی بی‌غلط بنویسیم، به آن می‌ماند که یکی از سربازان این سپاه عظیم را اسیر و خدمتگزار خود کرده باشیم». بنابراین، به نظر شادمان، با ترجمه کتاب‌های معتبر علوم طبیعی و انسانی غرب و نه زبانه‌های علمی آنان، به فارسی می‌توان آن علوم را تسخیر کرد و در واقع، با فارسی‌سازی، این علوم از بیگانه به آشنا، و از وضعیت وحشی به اهلی تبدیل می‌شود. با این همه، شادمان (۱۳۸۲، ص ۱۰۸) به تفکیک دو بسته معرفتی علوم طبیعی و علوم انسانی می‌پردازد و در باب علوم طبیعی بر این باور است که این دسته از علوم خنثی را بی‌دغدغه می‌توان پذیرفت؛ اما بی‌درنگ می‌افزاید که در حوزه علوم انسانی، باید آثار فرنگی را با احتیاط خواند و از آنها اقتباس کرد و بنابراین، بومی‌سازی این دسته، ظریف و پیچیدگی ویژه‌ای دارد؛ البته این به معنای رد کردن محتوای آنان نیست. وی می‌گوید: «تاریخ و سفرنامه و حتی تاریخ علم، به هر زبان فرنگی که باشد، کم و بیش، به رنگ حسد و کینه و تعصب نژادی و دینی و اروپاپرستی آلوده است و قبول همه مطالب آنها، بی‌دقت و تأمل، از خامی و ساده‌لوحی است؛ پس در این قبیل موارد، خواننده باید عقیده نویسنده فرنگی را به احتیاط مطالعه کند و فرنگی بودنش را نه باعث رد بداند و نه موجب قبول» (شادمان، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸).

باید در نظر داشت که سازوکار ترجمه کتاب‌های قله‌گونه، در حوزه‌های گوناگون که آخرین دست‌آوردها را منتقل می‌کند، شرط لازم تسخیر فرهنگی است؛ اما شرط کافی نیست. به همین دلیل، مالک بن نبی، جامعه‌شناس الجزایری، از این دسته اندیشه‌های

وارداتی و ترجمه‌ای لجام‌گسیخته، با عنوان «افکار قاتل و میراننده» یاد می‌کند و بر عوامل انحطاط جامعه‌های مسلمان معاصر می‌افزاید. از نظر او این اندیشه‌ها، در محیط اصلی خود، یعنی غرب مفید است و اگر آنها را وارد محیطی غیر مادر کنند، به دلیل عدم تناسب، آثار زیانبار بیشتری خواهد داشت؛ بنابراین، این افکار قدرت ایفای نقش را در جامعه‌های اسلامی معاصر ندارد. دلیل آن ناسازگاری مظلوف اندیشه‌ها با ظرف جامعه مهمان است (بن نبی، ۲۰۰۲، ص ۷۵ و ۱۵۸).

۱. **مقام نقد و داوری.** مرحله نقد و داوری بر فهم درست و همه‌جانبه استوار است. حتی این فهم ترجیحاً، باید در یک فعالیت دسته‌جمعی صورت گیرد تا ضریب خطای آن کاهش یابد. حسین العطاس، استاد مالزیایی و یکی از صاحب‌نظران بومی‌سازی علوم اجتماعی، پس از مرحله تسلط بر نظریه‌ها و مفاهیم و عناوین متعارف هر حوزه علمی، برخورد نقادانه با این نظریه‌ها و مفاهیم و ارزیابی اولیه آنها را ضروری می‌داند (توسلی، ۱۳۸۶، ص ۹). یکی از مشکلات علوم اجتماعی و انسانی، در جهان غیر غرب آن است که علوم انسانی و اجتماعی، در غرب و بر مبنای واقعیت‌ها و ذهنیت‌های انسانی «تولید» و در همان جا بالنده شده، مورد نقد و «تجدید نظر» و «ابطال» قرار می‌گیرد و کشورهای غیر غربی منفعلانه، از این فرآیند و آن هم با تأخیر تاریخی متأثر می‌شوند و هرگز، از جایگاه «مصرف‌کننده» خارج نمی‌شوند. اگر مرحله پیش، یعنی فهم و تسلط بر نظریه‌ها و مفاهیم، به درستی انجام نشده باشد، با ذخیره منفی وارد مرحله نقد و داوری خواهیم شد. آزاد ارمکی (۱۳۸۶، ص ۲۱) در این باره می‌گوید: «برخی بدون آنکه درک روشنی نسبت به سنت‌های متعدد جامعه‌شناسی اعم از سنت مارکسی، ویری دورکیمی و جز آن داشته باشند، به "نقد" آنها می‌پردازند. این امر موجب می‌شود با پدیده طرح ناقص و ناکافی این علوم مواجه باشیم».

۱-۲. **نقادی روش‌شناسانه و منطقی:** در این مرحله سخن آن است که با روحیه‌ای علمی و دور از ساده‌انگاری و تقلیل‌گرایی، نظریه‌های علمی تولید شده را درک کنیم و اگر در مرحله تولید نظریه غایب بودیم، از مرحله دوم و با تأخیر، به تالار گفتگوی علمی صاحب‌نظران وارد شویم و در مجموع، در مرحله نقادی سوار قطار علم شویم و از طریق حضور، در مجامع علمی بین‌المللی و نشریه‌های تخصصی، با صاحب‌نظران تعامل فکری داشته باشیم. به این ترتیب، اگر در تولید نظریه‌ها مشارکت نداشته‌ایم، دست‌کم، در مرحله نقادی، ترمیم و تجدید نظر سهمیم باشیم. نقادی در این مرحله، نوعی نقادی روش‌شناختی، منطقی و بررسی منطق درونی و انسجام نظریه‌هاست.

۱-۳. در مقام داوری اولیه می‌توان «غربال‌گری» و «اقتباس نقادانه و گزینشی» کرد؛ یعنی به دنبال پاسخ این پرسش بود که کدام نظریه در خصوص مسئله محوری و حوزه تخصصی ما، بیشترین قدرت توضیح‌دهندگی را دارد؟ کدام نظریه با واقعیات جامعه ایرانی سازگاری بیشتری و بیشترین قدرت توضیح‌دهندگی را دارد؟ در خروجی این مرحله، برای مثال درمی‌یابیم که نظریه‌های مارکس، از جامعه ما، دورتر و نظریه‌های ماکس وبر، به آن نزدیک‌تر است یا نظریه‌های فروید از واقعیات جامعه دینی ما دورتر و نظریه‌های یونگ با آنها سازگارتر است.

در این مرحله باید مواظب بود تا در ورطه تقلیل‌گرایی و تطبیق‌تحمیلی و برخورد‌های کلیشه‌ای نیفتاد. برخی بومی‌سازی را در روشی حداقلی، در این می‌بینند که در نظریه‌ها، به جای مثال‌های غربی، مثال‌هایی از جامعه ایران جایگزین کنند. ارائه مثال‌های ملموس از جامعه ایرانی، ذهن مخاطب را برای فهم دقیق‌تر نظریه مهیاتر می‌کند و در واقع، به نوعی، آن نظریه در تسخیر ذهن ایرانی قرار می‌گیرد و از حالت گنگ و بیگانه به آشنا تبدیل می‌شود.

۱-۴. نقادی با تطبیق نظریه بر مورد. در مقام داوری، سخن از عینیت است؛ اما عینیت با دید تجربه‌گرایی در علوم انسانی و اجتماعی پاسخگو نیست؛ بنابراین، توافق نسبی صاحب‌نظران به جای «عینیت» نشانه اعتبار نظریه و واقع‌نمایی آن می‌باشد. اکنون می‌توان به مثابه استدلال قیاسی، نظریه‌های علوم اجتماعی را که محصول کوشش‌های فکری دانشمندان غرب، از طریق مشاهدات واقعیات جوامع غربی است، یک «کلی» در نظر گرفت و این بار، این «کلی» را بر جزء و اجزای واقعیات جامعه ایرانی، تطبیق نظریه بر مورد داد و بررسی کرد که آیا این نظریه‌ها با محک تجربه ایرانی نیز، اعتبار خود را حفظ می‌کنند و قدرت توضیح‌دهندگی دارند؟ بنابراین، نقادی و داوری در این مرحله، از حیث شواهد عینی بیرونی است. بنابراین:

- گاه این نظریه‌های آماده، در مورد جوامع غربی است و باید بررسی کرد که آیا در مورد جامعه ایران صدق می‌کند یا نه؟

- گاه این نظریه‌های آماده، در خصوص جامعه ایرانی است؛ مانند نظریه لمپتون در باب تک‌روی ایرانیان، در کتاب مالک و زارع در ایران که فرهادی (۱۳۸۶) آن را با توجه به واقعیات جامعه روستایی ایرانی مردود اعلام کرد.

۱-۵. مسئله بودن یا نبودن در ایران. نکته سوم در مقام داوری آن است که «مسئله محوری و نیازسنجی» در کانون توجه قرار گیرد. توضیح آنکه نقطه عزیمت نظریه‌پردازی‌ها، مسئله و

نیاز است. در این مرحله بومی‌سازی باید بررسی کرد که آیا مسئله‌محوری نظریه‌های حوزه بررسی، در ایران موضوعیت دارد؟ بنابراین، داوری کردن در مورد نظریه‌های غرب، در این مرحله، یعنی «مسئله نکردن، مسائلی که در غرب مسئله است؛ اما در ایران مسئله نیست». برای مثال مباحث تکثرگرایی دینی ویژه جوامع چندمذهبی است که شمار جمعیت پیروان آنان، به نوعی، با یکدیگر برابری می‌کند. در ایران، با وجود ۹۵ درصد مسلمان این موضوع جایگاه چندانی ندارد. نظریه‌های حوزه مطالعات زنان نیز، همین ضعف «مسئله‌وارگی» را دارد (ر.ک: صادقی فسایی، ۱۳۸۶). بنابراین، در مقام داوری، باید مسئله‌وارگی و نیازسنجی مندرج در نظریه‌های وارداتی، از حیث انطباق آنها با مسائل و نیازهای عینی جامعه ایرانی بررسی شود؛ بنابراین، اگر «مسئله‌محوری» ایرانی و نیازهای جامعه ایرانی دقیقاً، در حوزه‌های معرفتی و علوم تخصصی تعریف شود، هم میزان اعتبار این نظریه‌ها محک تجربی می‌خورد و هم با تمرکز بر مسئله‌محوری ایرانی و در دستور کار علمی قرار دادن آن می‌توان در «خروجی» کار، بومی‌سازی محتوای علمی رشته‌ها را برداشت کرد.

۲. مقام بازتعریف مفهومی و بازتئوریزه کردن. محقق غیر غربی، با دسترسی به واقعیت، فرهنگ و ذهنیتی متفاوت از هست‌شناسی در غرب، این مزیت نسبی را دارد که می‌تواند با این شواهد، در «مقام داوری»، قدرت صدق نظریه مطرح را ارزیابی کند و چالش‌های نظری آن را در اجرا کردن و انطباق دادن آن نظریه در موارد خاص نشان دهد و با در نظرگیری ویژگی‌ها و فرهنگ کشورهای در حال توسعه و نیازها و مشکلات متفاوت آنها، به اصلاح، بازبینی و از نو تئوریزه کردن آن نظریه‌ها بپردازد. شاید عنوان «استحاله» را به مجموعه عملیات این مرحله بتواند اطلاق کرد؛ یعنی نظریه‌پرداز ایرانی، با سیاست گام به گام و در فاصله زمانی طولانی، چنان در تار و پود «نظریه وارداتی»، بر مبنای واقعیات جامعه ایرانی وارد می‌شود و در آن دخل و تصرف می‌کند که کاملاً، با واقعیات ایرانی گره می‌خورد و ایرانی‌زده و در واقع، به فناوری تبدیل می‌شود و در خدمت وضعیت ایرانی قرار می‌گیرد.

مفهوم‌سازی خاص: در این جهت، یکی از کارهایی که باید انجام شود، مفهوم‌سازی‌های خاص در باب کشورهای در حال توسعه و اسلامی و ایران است؛ برای مثال العطاس به مفهوم‌سازی نوعی ویژه از فساد، در جوامع در حال توسعه اشاره و در کتاب جامعه‌شناسی فساد، در باب آن بحث می‌کند (توسلی، ۱۳۸۶، ص ۹).

العطاس در نظریه دین ماکس وبر که از بنیاد، سازگارهایی با جوامع اسلامی دارد، بازنگری‌هایی کرده تا بتواند آن را با وضعیت کشورهای جنوب شرقی آسیا منطبق سازد و

در کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری، در مسئله مدرنیزاسیون در این کشورها، از آن استفاده کرده است؛ از جمله خود مفهوم «مدرنیزاسیون»، در اندیشه العطاس، در معنایی متفاوت و تغییر یافته به کار رفته است. مدرنیزاسیون در ادبیات وی، غربی شدن نیست، بلکه جابه‌جا کردن یک نظام فرهنگی (قدیمی) به یک نظام فرهنگی دیگر است، بدون آنکه الزاماً، فرهنگ غرب را جانشین آن کنیم. العطاس (۱۹۷۲) در کتاب نوسازی دگرگونی اجتماعی در آسیای جنوب شرقی، ایده مدرن شدن به مثابه غربی شدن را به چالش می‌کشد (توسلی، ۱۳۸۶، ص ۱۰).

۳. مفهوم‌سازی قیاسی. سنت غنی ایرانی و اسلامی ما پر از گزاره‌هایی است که می‌تواند به شکل قیاسی، الهام‌بخش اصول و احکام و فرضیه‌هایی برای دستیابی به چارچوب‌هایی برای فهم، توضیح و پیش‌بینی رفتارها باشد. در واقع، در این مرحله، موادی را از سبد دانش،^۱ به سبد علم^۲ تجربی منتقل می‌کنیم. در مباحث هست‌شناسی علوم انسانی، در ایران، از گسست میان دانش و علم تجربی بحث شد؛ شکافی که در غرب مشاهده نمی‌شود؛ اما در ایران، چون دانش همچنان سنتی است، با علم تجربی وارداتی غرب متجانس نیست. برای مثال از دل شعرها، ضرب‌المثل‌ها و موادی از این دست می‌توان فرضیه‌ها و گزاره‌هایی تدارک دید و با رفع تناقض‌های درونی آنها و در معرض آزمون تجربی قرار دادن آنها، افق جدیدی در رهیافت بومی‌سازی علوم اجتماعی گشود؛ گرچه روش‌های قیاسی و استقرایی، در علوم اجتماعی و انسانی، با توجه به عامل اختیار و اراده انسان، کاستی‌هایی دارد (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۵۷). در این‌باره، مباحث معرفت‌شناسی اسلامی و ایران‌شهری می‌تواند زیربنای گزاره‌های علمی را تدارک کند، چنان که روشنگری، بنیان علوم تجربی و اجتماعی جدید غرب را بنیاد نهاد.

۴. مفهوم‌سازی استقرایی. از دیگر مواردی که در روش‌شناسی بومی‌سازی، باید به آن توجه کرد، انجام کارهای میدانی، مطالعات اکتشافی و استقرایی تا اطلاع ثانوی است. تا اطلاع بعدی، کارهای قیاسی باید تحت‌الشعاع کارهای استقرایی قرار گیرد. بر مبنای کار استقرایی و مطالعات موردی، در حوزه‌های تخصصی گوناگون، باید به تولید داده‌های مبنایی اولیه و نیز، استخراج اصول موضوعه گوناگون بپردازیم و آنگاه، در فرآیند زمانی مشخص، این مطالعات موردی متعدد را بر مبنای روش فراتحلیل، به مخرج مشترک‌گیری بپردازیم. سپس گام به گام، مراحل «مفهوم‌سازی بومی» و نظریه‌پردازی‌های اولیه را در

1. knowledge
2. science

حوزه‌های گوناگون بگذرانیم و آنها را با انتشار، در معرض داوری صاحب‌نظران قرار داده، در فضایی بین‌الذهانی، به ذهنیت مشترک دست یابیم. این مرحله، از عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین مراحل بومی‌سازی روشی است.

نتیجه‌گیری

بومی‌سازی علوم اجتماعی و انسانی، به معنای جذب انتقادی علوم اجتماعی و انسانی غرب است؛ نه ترک میراث غنی غرب در این حوزه. در واردات این دسته از علوم، بر خلاف علوم طبیعی و بهره‌گیری از دست‌آوردهای آن، باید افزون بر ترجمه، اقدامات تکمیلی و اقتباس نقادانه و گزینشی داشت و به صور گوناگون، در آنها دخل و تصرف کرد تا بتوان متناسب با مقتضیات بومی ایران، از آنها بهره‌گرفت و آنها را به فناوری ایرانی تبدیل کرد. در این رهیافت، علم جهانی و میراث بشری با مسائل و نیازهای جامعه ایرانی سازگار می‌شود و با وجود پذیرش عقب‌ماندگی نامحسوس علوم اجتماعی و انسانی، در قیاس با علوم طبیعی، بر مزیت نسبی سنت غنی ایرانی و اسلامی تأکید می‌شود که در صورت به‌روزرسانی آن و تبدیل ظرفیت بالقوه آن به فعلیت می‌توان چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای را به تصویر کشید. بومی‌سازی، از حیث سیاست‌گذاری علمی کشور، مقوله‌ای حیاتی است. رهیافت تجربه‌گرایی، به شدت آن را نفی می‌کند؛ اما رهیافت‌های تفسیری، انتقادی و فمینیستی زمینه‌های سازگاری با آن دارد. در این نوشتار کوشش شد به‌طور مستقل، ارکان سه‌گانه بومی‌سازی پردازش نظری شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آریایی‌نیا، مسعود (۱۳۸۸)، درآمدی بر علوم انسانی انتقادی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲)، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۶)، «پیش‌بینی در علم سیاست؛ مقایسه علوم دقیقه و علوم انسانی»، مطالعات میان‌رشته‌ای در ایران، گردآوری ابراهیم برزگر، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴)، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- بن نبی، مالک (۲۰۰۲)، مشكلة الافکار فی العالم الاسلامی، دمشق: دارالفکر.
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۵)، «بومی شدن علوم اجتماعی»، سخنرانی در هفته پژوهش، تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.
- ترنر، برایان اس. (۱۳۸۴)، رویکرد جامعه‌شناختی به شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی شدن، ترجمه محمدعلی محمدی، تهران: شرکت نشر یادآوران.
- حاجی یوسفی، امیرحسین (۱۳۸۷)، پژوهش و آموزش علوم سیاسی در دانشگاه‌های کانادا، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- حائری شیرازی، محی‌الدین (۱۳۶۳)، مقدمه‌ای بر علوم انسانی اسلامی، شیراز: نوید.
- حبیبی، حسن (۱۳۸۱)، «شرایط و لوازم تولید علم ملی و ایجاد فناوری بومی»، سیاست‌ها و راهبردهای علم، فناوری و فرهنگ، تهران: قصیده‌سرا.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۷۱)، مبانی اقتصاد اسلامی، تهران: سمت.
- شادمان، فخرالدین (۱۳۸۲)، تسخیر تمدن فرهنگی، چ ۲، تهران: گام نو.
- صادقی فسایی، سهیلا (۱۳۸۶)، «نقد مطالعات زنان در ایران»، ضمیمه سخن سمت، ش ۵۰، اردیبهشت.
- عظیمی، میکائیل و محمداسماعیل مطلق (۱۳۸۲)، سرگذشت یک علم: کالبدشکافی نظام آموزش علم اقتصاد در ایران، تهران: کویر.
- توسلی (۱۳۸۶)، «علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟» (خلاصه مقالات)، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.

علیزاده، عبدالرضا و دیگران (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی معرفت، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

قانع‌راد، محمدامین (۱۳۷۹)، جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران، تهران: انتشارات مدینه. فرهادی، مرتضی (۱۳۸۶)، واره: درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون، چ ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.

فاضلی، محمد (۱۳۸۸)، «گفتمان مسئله بومی»، مطالعات اجتماعی ایران، ش ۱، بهار. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، مسائل محوری در نظریه اجتماعی: کنش، ساختار و تناقض در تحلیل اجتماعی، ترجمه محمد رضایی، تهران: سعادت.

مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴)، روش و نظریه در علوم سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مانهایم، کارل (۱۳۸۱)، ایدئولوژی و یوتوپیا، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: سمت. میلر، پیتر (۱۳۸۲)، سوژه، استیلاء و قدرت، ترجمه نیکو سرخش و افشین جهانانیده، تهران: نشر نی.

مولکی، مایکل (۱۳۸۴)، علم و جامعه‌شناسی معرفت، چ ۲، ترجمه حسین کچوییان، تهران: نشر نی.

موسوی، آرش (۱۳۸۷)، «معرفت‌شناسی مطالعات بین‌فرهنگی»، سخنرانی در «مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور»، ایران، ش ۳۹۷۸، ص ۱۰.

منوچهری، عباس و همکاران (۱۳۸۷)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت. نراقی، ی. (۱۳۶۵)، روش‌شناسی علوم انسانی، تهران: شرکت سهامی نشر. وینچ، پیتر (۱۳۷۲)، ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه، تهران: سمت. های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

همیلتون، پیتر (۱۳۸۶)، روشنگری و تکوین علوم اجتماعی، ترجمه محمد نبوی، تهران: آگه. «گفتگو در همشهری» (۱۳۸۶)، همشهری، ش ۴۴۸۵، ص ۱۷.

Almond, A. (1977), "Gabriel and Stephen Geno", *Cloud, Clocks, and The Study of Politics, World Politics*, vol.29. no.4, July.

Benton, Ted & Ian Craib (2001), *Philosophy of Social Science*, New York: Palgrave.

Craig, Edward (1998), *Encyclopedia of Philosophy*, vol.7, London: Routledge.

- Drori, Gili & John W. Meyer (2003), *Science in the Modern World Polity*, Stanford, California: Stanford University Press.
- Fuler, Stere (1997), *Science*, Great Britain: Open University Press.
- Geertz, C. (1987), *Local Knowledge*, New York: Basic Books.
- Giddens, Anthony (1993), *Central Problems in Social Theory*, The McMillan Press Ltd.
- Machlup, F. (1994), *Are The Social Sciences Rallies Inferior? Readings in The Philosophy of Social Science*, London: Massachusetts Institute of Technology.
- McGinn, Colin (1999), *Knowledge and Reality*, New York: Oxford University Press.
- Rouse, Joseph (1987), *Knowledge and Power, Toward a Political Philosophy of Science*, Ithaca and London: Cornell University Press.
- Ziman, John (2000), *Real Science*, UK: Cambridge University Press.

